

## تقی زاده و ظل السلطان

### «قسمت آخر»

ششمین تلگراف از ظل السلطان که خطاب به «هیئت مقدس مدیریه» است توسط تقی زاده مخابره شده بوده است. تلگراف مورخ پنجم شهر شعبان و به شماره ۳۵ و در دو بیست کلمه است.

ازین تلگراف برمی آید که طهران مبلغ سیصد هزار تومان از ظل السلطان مطالبه می کرده است و واسطه مذاکره اکبر میرزا صارم الدوله (پسر ظل السلطان) و آقا محمد و کیل-التجار (۱) بوده اند. در مورد هفتاد هزار تومان پولی که به بانک ملی داده بوده است و قبض آن را به اکبر میرزا داده که به هیأت مدیره بپردازد در هیچ یک از کتب مشروطیت ذکر نیست. (۲) همه مراجع متذکر شده اند که ظل السلطان یکصد هزار تومان نقد پرداخت و طلبی دیگر نسبت به وصول دو بیست هزار تومانی که بنا بود بعدها بپردازد یاد آور نشده اند و البته اوضاع هم تغییراتی پیدا کرد. شاید ظل السلطان خود خوب می دانسته است که وعده سرخرمن می دهد و از این ستون به آن ستون فرج میکرده است. (۳)

ضمناً چون ظل السلطان درین تلگراف یاد آور شده است «اکبر میرزا رسید» باید گفته شود که در جریان مذاکرات مربوط به اخذ پول و آزادی ظل السلطان جز او دو تن دیگر از فرزندان اش اسمعیل میرزا (۴) و بهرام میرزا (سردار مسعود) هم در رشت و تهران

۱ - آقا محمد یزدی در رشت متوطن بود و به وکیل التجاری ملقب. پسرانش آقایان کریم کشاورز و دکتر فریدون کشاورزند. دخترش مادر آقایان دکتر اردشیر و دکتر هوشنگ نهاوندی است. وکیل التجار در دوره اول و دوم مجلس شورای ملی سمت وکالت مردم یافت و همیشه مورد احترام بود.

۲ - وقتی در مجلس اول دولت بی پول بود و تقاضای قرض از خارجی را عنوان کرد مجلس تأسیس بانک ملی را درست دانست و اعلان تأسیس آن، در ۱۳ ذیحده ۱۳۲۴ نشر شد و فرمان اعطاء امتیاز آن در ذی الحجه همین سال صادر گردید و سرمایه آن سی کرویر معلوم شد (تاریخچه سی ساله بانک ملی ایران، ص ۷۵)

۳ - ادوارد براون نوشته است دو بیست هزار تومان را تعهد کرد که چهار ماه بعد بپردازد (به نقل از مهدی بامداد ۴: ۹۵). مرحوم محمد قزوینی همین قول براون را در «وقیات معاصرین» نقل کرده است. در یادداشت های رایینو این مطلب هست و باید مأخذ براون هم نامه یا گزارشی از رایینو باشد.

۴ - رایینو در یادداشت های خود نوشته است «اسمعیل میرزا از طرف پدر به رشت آمده به انجمن و به سردار معتمد سلام پدر رسانید». نیز نوشته است: «بهرام میرزا را نگذاشتند پیش پدرش برود بهرام میرزا با مجاهدین روانه بانک شد که تهیه پول کند».

با سفارت انگلیس و اعضای هیأت مدیره موقتی و انجمن ایالتی گیلان و مجاهدین در تماس و مذاکره بوده اند . واسطه رسمی و مستقیم در مذاکرات مجاهدین با ظل السلطان آقا محمد محمدآبادی یزدی و کیل التجار بوده است .  
این است متن تلگراف ششم :

### ۶- تلگراف ظل السلطان توسط تقی زاده به هیأت مدیره

موقتی ( ۵ شعبان ۱۳۲۷ )

به توسط جناب قدسی انتساب تقی زاده دامت برکاته، هیئت مقدس مدیریه دامت برکاته . افسوس می خورم که نمی دانید من برای جان نثاری و بذل مال و جان به چه درجه حاضر بوده و هستم و خواهم بود . اکبر میرزا رسید ( ۱ ) . به جناب و کیل التجار که از طرف انجمن ایالتی گیلان مشغول مذاکره بود نتیجه را گفتم که به محلهای لازمه اطلاع بدهند .

اینک به جناب عالی و به توسط جناب عالی به هیئت مقدس هم اظهار می نمایم که مبلغ سیصد هزار تومان - که خدا می داند فوق الطاقه من است - برای خدمت امروزه ملت حاضرم تقدیم نمایم و باز هم امیدوارم که نوهی بشود موفق شوم به خدمت دیگر رساندن . این وجه و ترتیب پرداختن را و کالت داده ام به اکبر میرزا که بیاید طهران کارسازی نماید . ( ۲ )

در عوض این خدمات خواهش می کنم مرا ملت نجیب ایران فراموش نکند و بداند مایوس نیستم . اینقدر درعالم برادری خواهش می کنم که موعدی با اکبر میرزا بگذارید که بتواند از عهده و ترتیب پرداختن برآید .

امیدوارم که مقام و شرف خودم را بدانم و قول خودم را حفظ نمایم و در عوض خواهش می کنم همراهی بفرمائید به اکبر میرزا، و بدانید من ایرانی هستم و ایران دوست و چشم داشت هم بعد از لطف خدا بجز به ملت ایران به دیگری ندارم .

به اطلاع خودتان هم مبلغ هفتاد هزار تومان که به بانک ملی داده ( ۳ ) بودم و در واقع قرض ملت است به من ، با کمال ارادت تقدیم ملت کردم و قبض این وجه را هم توسط اکبر میرزا می فرستم . ظل السلطان ( محل مهر تلگرافخانه مبارکه ) .  
بالاخره پس از جریانات مذکور در فوق که از تاریخ روز توقیف ظل السلطان آغاز شد مبلغ یکصد هزار تومان در رشت از ظل السلطان اخذ می شود .

\*\*\*

هفتمین تلگراف موجود که مخبره ای است به امضای عبدالکریم و مورخ یازدهم رمضان تخاقوی ثیل ۱۳۲۷ و بدون شماره و به عنوان تقی زاده، دلالت بر همین مطلب دارد که پول وصول شد و آن هم به امر دولت . این عبدالکریم نباید کس دیگری باشد جز میرزا کریم -

۱- همان صارم الدوله بعدها وزیر مالیه دولت و ثوق الدوله شد و شرح فضااحت اعمالش را اغلب شنیده اند . و جای سخنش در اینجا نیست . باستانی پاریزی قطعاً در مقالاتش آورده است یامی آورد .

۲- بالاخره بطوری که خواهیم دید صد هزار تومان را در همان رشت پرداخته است .

۳- ازین موضوع در تواریخ ذکر می نیامده است .



پیشو  
مطالعات فرسنگی  
مركز جمع علوم انسانی

تقی زاده

خان رشتی که از متنفذین خانواده « اکبر » بود و با سردار معتمد حاکم وقت خویش بود و در آن وقت با ملیون و سران مجاهد ارتباط تمام داشت و در امضا خود را « عبدالکریم » می نامیده است (۱). این است متن تلگراف او :

### ۷- تلگراف میرزا کریم خان به تقی زاده (۱۱ شهر رمضان ۱۳۲۷)

حضور مبارک حضرت مستطاب آقای تقی زاده روح فداه (کذا)

مبلغ یکصد هزار تومان نقد از شاهزاده ظل السلطان بر حسب امر اولیای دولت وصول شده است. فردا برات تلگرافی فرستاده می شود. ولی باید بدانید که این پول به چه زحمت و جان کنی گرفته شده است. نه توسط کسی قبول شد و نه از پروتست کسی ترسیدند. تا لاعلاج این پول گرفته شد. مقصود این است که این پول به محل خرج بشود. و در یک روز تمام نشود.

جناب آقای میرزا علی محمدخان (۲) را سلام می رسانم با آقا میرزا رضاخان (۳) را. صادق اف (۴) آمده است در منزل ما منزل دارد. دو روز دیگر به طهران.

۱- آقایان کریم کشاورز و ابراهیم فخرائی هم این حدس را تأیید فرمودند. جزین چون رابینو در یادداشت های خود نوشته است که « در ۲۳ (سپتمبر یعنی مطابق ۸ رمضان) کریم خان به خانه سردار معتمد رفته حکم به مجاهدین داد که شاهزاده را اذیت نکنند، یا اینکه «چون حرکات کریم خان نسبت به شاهزاده دایمی دید کسمائی خود را کنار کشید، قرینه قاطع است که عبدالکریم مخا بره کننده تلگراف میرزا کریم رشتی است.

باید گفت که طبق گفته آقای فخرائی در آن موقع عبدالکریم دیگری هم در رشت بود که از خانواده طباطبائی بود و از طرف وزارت امور خارجه سمت کارگزاری سهام امور خارجه را داشت. ولی لحن تلگراف و قرائن مذکور در آن دلالت دارد بر اینکه تلگراف از میرزا کریم خان رشتی است نه از عبدالکریم طباطبائی که یکی از مرگوسان وزارت خارجه بوده است و چنین فردی بعیدست که بقول معروف پا را از گلیم خویش دراز کند.

ضمناً گفته شود که طبق ضبط سالنامه ۱۳۳۲ قمری وزارت امور خارجه عبدالکریم دیگری هم در همان اوقات (۱۳۲۶ قمری بيمد) مأمور کارگزاری لنگرود و لاهیجان بوده است ملقب به مدیرالسلطان و مقولد تبریز (۱۲۹۴).

۲- میرزا علی محمد خان تربیت که از سران مجاهدین بود و بعداً کشته شد و شرح آن به تفصیل در کتب مشروطه ضبط است.

۳- برادر میرزا علی محمد خان تربیت که بعدها به برلین رفت و با تقی زاده بود. در پایان حالت مزاج عزلت و انفراد جوئی بر او غلبه کرد و در اسوان مصر مسکن گرفت و چند سال پیش درگذشت.

۴- این صادق اف با احتمال آقای ابراهیم فخرائی (در مکالمه تلفنی) کس دیگری نیست جز احمد قازانچائی که از طرف مجاهدین قفقاز به رشت آمده بود و بالاخره با اصرار مجاهدین به طهران رسید و بعدها دسته ای به مازندران رفت و در حرکات مشروطه طلبی شرکت داشت. (جنبش گیلان در مشروطیت، ص ۱۱۴ و ص ۲۶۲)

«ششمین» یعنی آخرین تلگراف موجود، از آزادبخواه مشهور حسین کسمائی (۱) است که در تاریخ دوازدهم شهر رمضان تخاقوی میل ۱۳۲۷ (بدون شماره) از رشت به تقی زاده در طهران مخابره شده است. این تلگراف هم در موضوع وصول پول است و ضمناً عبارتی در توصیف و بیان روحیات ظل السلطان دارد که در آن دقایقی و حقایقی نهفته است. کسمایی ظل السلطان را از «عجائب خلقت پروردگار» خوانده است، شاید ازین باب که در پرداختن پول بقول معروف «نك و نال» می کرده است. ازین تلگراف برمی آید که کسمائی هم از نفله شدن پول و سر نوشت آن هراسان بوده است. متن تلگراف بدین صورت است:

### ۸ - تلگراف حسین کسمائی به تقی زاده و وثوق الدوله

(۱۲ رمضان ۱۳۲۷).

بعضور آقای تقی زاده روحی فداه. کبی آقای وثوق الدوله روحی فداه. یکصد هزار تومان نقد و دوست هزار تومان بموجب سند دستورالعمل تلگرافی از طهران از شاهزاده ظل السلطان که از عجائب خلقت پروردگار به شمار می آید گرفته شد. وجه تحویل آقای سردار معتمد (۲) حکمران گردیده هر چه زودتر به مصرف صحیحی از محلهای ایران خراب برسد تا تجزیه نشده بهتر است. (۳)

جان نثار هم از معاودت به طهران بیزار است و خیال حرکت به گوشه دیگر دارد.

همیشه طالب دوام تأییدات جنابان عالی بوده و خواهد بود جان نثار حسین کسمائی. (۴)

\*\*\*

چون یادداشتهای رابینو (۵) درین موضوع از مدارك مسبوط و دقیق و پر نکته است

۱ - میرزا حسین خان کسمائی یکی از احرار گیلان و از جمله مجاهدین دلیر و ضمناً متفکر و شاعر بود شرح خدسات و نجاعتهای و اندیشههای او در کتب مربوط به مشروطیت کم و بیش آمده است. برای تفصیل به مقاله آقای عبدالحسین نوائی تحت عنوان «انقلاب گیلان چگونه آغاز شد» مندرج در مجله یادگار (سال چهارم شماره سوم) و شرح احوالی که آقای جهانگیر کسمائی از پدر خویش در شماره چهارم سال چهارم همان مجله به چاپ رسانیده گردیده است. در کتاب ابراعیم فخرائی هم اطلاعات بسیار سودمند مندرج است. ولی هنوز نایستگی آن هست که رساله منفردی درباره کسمایی نگارش یابد.

۲ - سردار معتمد اکبر در آن وقت حکمران گیلان بود.

۳ - ظاهراً مرادش تجزیه شدن پول است.

۴ - در یادداشتهای رابینو آمده است که «کسمایی با بیست و پنج نفر لژگی مأمور شدند به مدد از فرمان بگیرند. اگر نفع او را به رحمت آباد ببرند».

۵ - رابینو مدتها سمت نمایندگی بانك شاعنشاهی را در رشت داشت (ظاهراً مدت شش سال که ۱۳۲۴ قمری به بعد).

نقل آنها را از روی چاپ عکسی یادداشتها که توسط آقای محمد روشن انجام شده است مکمل این مقاله قرار می‌دهد :

- ظل‌السلطان پنجم اگست وارد انزلی ، فوراً حرکت رو به طهران کرد .  
 - اسمعیل میرزا از طرف پدر به رشت آمده به انجمن و به سردار معتمد سلام پدرو رسانید .  
 - اما نزدیک به سنگر (۱) از طرف کمیته جنگه مأمور جلو گیری از ظل سلطان شد و او را به شهر پس آوردند و بدون خبر انجمن و سردار معتمد شده بود . درمدیریه منزلش دادند .  
 - در ۲۳ اگست چون قول داد که پول بدهد اجازه دادند که منزل سردار معتمد برود .  
 - زمانی که در مدیریت بود مجاهدین در دم هر دری مستحفظ [گذاشته‌اند] که هر وقت کسی نزد ظل سلطان برود آدمی از خودشان ، یا اگر خارجه [ای] بودند مترجمی حاضر بود . هیچکس را بدون کاغذ انجمن به او راه نمی‌دادند .  
 - ظل سلطان ۲۸ اگست می‌خواست برود معانعت شد .  
 - به حکم سردار است که ظل سلطان که پدر او را به قتل رسانیده بود مقید ساختند .  
 - امروز ظل سلطان خانه آقا محمد و کیلالتجار رفته است که وکیل مجلس ملی [ از ] رشت است . يك ساعت خلوت داشتند .

- پیاده به خانه سردار منصور (۲) می‌خواست انجمن را ببیند . سه دفعه فرستاد قبول نشد . بعد به اتفاق سردار معتمد به انجمن آمده . محقرانه با او حرکت کردند . - ظل سلطان می‌گویند فرنگ می‌رود .

- بعد به اتفاق سردار معتمد به باغ او رفته درویشی وجهی خواست . دعا کرد که خدا عمر طولانی به تو بدهد . در جواب درویش گفت دعا کن خدا به من عمر کوتاه بدهد .  
 - کسمائی (۳) با بیست و پنج نفر لزگی مأمور شدند سیصد هزار تومان بگیرند . اگر ندهد او را به رحمت آباد ببرند .

- ظل سلطان یکصد هزار تومان نقد بادویست هزار تومان قبوضات قبول کرده است بدهد .  
 - در ۲۵ سپتمبر ظل سلطان یکصد هزار تومان نقد داد . صبح دیگر عازم انزلی شد .  
 - در ۲۳ کریم خان (۴) به خانه سردار معتمد رفته حکم به مجاهدین داد که شاهزاده را اذیت کنند .

- بهرام میرزا را نگذاشتند پیش پدرش برود . به مسیو عارت هم همینطور .  
 - بهرام میرزا با مجاهدین روانه بانک شد که تهیه پول کند . بدانجا رسیده متحصن شد .

۱ - ظاهراً این قول دقیق است . براون و تقی‌زاده نوشته‌اند که در انزلی توقیف شد . بامداد نوشته است که در ۱۸ ربیع‌الثانی در منجیل دستگیر شد و به رشت آوردندش . ولی بکلی نادرست است چه ظل‌السلطان ۱۸ رجب (۵ اوت) به ایران وارد شد . ظاهراً ۱۸ ربیع‌الثانی سهواً القلم است بجای ۱۸ رجب .

۲ - سردار منصور

۳ - یعنی میرزا حسین کسمائی ، به حاشیه صفحه ۴۷۶ مرآه‌جمه شود .

۴ - یعنی میرزا کریم خان رشتی .

- روز دیگر اجازه شد مسیو هارت شاهزاده را ببیند و پول داده شد .

- شاهزاده می گفت (۱) که می خواستند بمب به او ببندازند و او را ببرند رحمت آباد و نگذاشتند نوکرهای او حضور او بروند و مجاهدین پهلوئی او نشسته خوراک او را می - خوردند و توف (کذا) به زمین می کردند و شب بیرون درش عرق می خوردند و هرچه خواهش [می] کرد که آهسته حرف بزنید که بتوانم بخوابم به او گفتند که اگر نمی توانی بخوابی نخواب .

- و کریم خان به شاهزاده و بهرام میرزا بدگفت و روز بیست و دویم سپتمبر چون عرکات کریم خان نسبت به شاهزاده می دید کسمائی خود را کنار کشید .  
- ۲۶ سپتمبر ظل سلطان با مسیو هارت رشت رفتند . (۲)

\*\*\*

خلاصه کلام آنکه ظل السلطان روز ۱۸ رجب (۵ اوت) به انزلی وارد شد و پس از توفیقی که قریب پنجاه روز مدت گرفت روز ۱۱ رمضان (۲۶ سپتمبر) از رشت خارج شد و از مهلکه جان به دربرد ، آنکه در اصفهان و فارس و صفحات دیگر ستمها کرد اما از درویش رشتی می خواست تا دعا کند که عمرش کوتاه بشود . (۳)

\*\*\*

ضمناً در پاکنی که از پاریس (۱۳ نوامبر ۱۹۰۸) به کمبریج برای تقی زاده ارسال شده و در تاریخ هشتم نوامبر به کمبریج رسیده بوده است ( چون تقی زاده در آنجا بوده ، نشانی خود را به وسیله پرفسور براون تعیین کرده بوده است ) دو نامه دیدم که تقی زاده بر پشت پاکت نام فرستنده آنها را معتمد خاقان (۴) یادداشت کرده است .

۱ - معلوم نیست که شاهزاده به کی گفته است ظاهراً باید نقل قولی باشد از هارت .

۲ - نقل از صفحات ۸۰ - ۸۴ (یادداشتهای را ببینو) .

۳ - مراجع برای احوال ظل السلطان: مهدی بامداد : ج ۴ - ص ۹۳-۹۵ ، ظل السلطان (جلد اول) تألیف حسین سعادت نوری (تهران ۱۳۴۷) ولی مطلبی درین باب مورد بحث ندارد و در جلد اول حوادث به حدود سال ۱۳۰۰ قمری ختم می شود .

ظل السلطان در شرح احوال خود کتابی به طبع رسانید به نام سرگذشت مسعودی که برای پی بردن به روحیات او خواندنی است . چاپ تازه ای از آن را که آقای حسین خدیو - جم فراهم کرده است قرارداد شرکت سهامی کتابهای جیبی به چاپ برساند .

۴ - میرزا شکرالله خان معتمد خاقان (از خاندان صدری اصفهان) که بعدها قوام الدوله لقب گرفت و دوبار به وزارت تجارت رسید (در کابینه سپهسالار اعظم) پیش از توف بستن مجلس ، به دستور محمد علی شاه از ایران تبعید شد و به اروپا رفت و در صف آزادیخواهان قرار گرفت (تفصیل حالات او در « شرح حال رجال ایران » تألیف مهدی بامداد) : ۱۵۱ - ۱۵۲ آمده است .

(دکتر محمود افشار) از خاطرات دوران اقامت خود در بمبئی در دوره سلطنت محمد

در یکی از این دو ورقه مطالبی دربارهٔ ظل‌السلطان آمده است که دربارهٔ فعالیت ظل‌السلطان در دوران سکونت در اروپا حاوی اطلاعاتی است و قابل نقل کردن است :

« از همه تازه‌تر اینکه آقای ظل‌السلطان پادشاه (۱) آشتی کرده مشغول تهیهٔ حرکت هستند. چند روز قبل می‌خواست هرمز میرزا (۲) را روانه نماید برای تکمیل اتحاد. هرمز میرزا باطناً از ترس بادکوبه و علی‌الظاهر و بای روسیه را مستمسک قرار داده چند روزی عقب‌انداخت. اغلب روزها تلگراف خیلی تحیبیب‌آمیز از نایب‌السلطنه به ظل‌السلطان می‌رسد. بیست روز قبل عرض کرده بودم که دختر جلال‌الدوله را به پسر نایب‌السلطنه داده‌اند چند روز قبل گویا عروسی کرده و دختر را برده‌اند.

حضرت ظل‌السلطان که جان می‌کند که یک شاهی در راه ملت خرج کند مبلغی چوهر برای عروس و داماد خریده روانه کرد.

حضرت تعالی می‌دانید اغلب آن بازیها و کدورت شاه با ملت برای خاطر این ناخمس بود. ده هزار نفر اقلاً تاکنون در آذربایجان و غیره کشته شده. واقعاً این شخص خونی‌آنها است اقلاً پنجاه کرور ضررمالی به همه ایران وارد آمده گناهش گردن این شخص است. اگر به این آسانی این مرد که برود به طهران صاحب شغل و کار شود در حقیقت برای مشروطه - خواهان خیلی ننگ و یک قصهٔ تاریخی خواهد شد.

از آنوقت که آشتی کرده و ما نایب‌السلطنه وصلت (۳) کرده است مرد که بدون ملاحظه پیش اغلی بدگویی از مجلس و مشروطه می‌کند و پشت سر ماها بدگویی می‌کند که آن فلان - فلان شده‌ها آمده بودند که با پول من با برادر زادهٔ من طرف بشوند حرفهای ایشان نوشتنی نیست. همین قدر بدانید مشغول تهیهٔ حرکت است، دیگر از کدام طرف چه عرض کنم. اگر از راه بادکوبه رفت اگر چه یادآوری می‌خواهد ولی یقین دارم آنها تکلیف خودشان را می‌دانند که چه بکنند ولی می‌ترسم از راه [خوزستان] یا بندر بوشهر برود. هیچ به عقلم نمی‌رسد که چه باید کرد. با سردار اسعد می‌دانید که چه دشمنی داشته. بعد از کشتن پدر سردار اسعد خود این دوسه برادر را هم هفت سال زنجیر کرده بود حالا ضررمالی چه زده بماند نمی‌دانم چه حقه به کار زده است که با سردار آشتی کرده است، سهل است اغلب شب و روز پیش هم هستند. نمی‌دانم از طهران اشاره شده یا چگونه است؟ آنچه من حدس می‌زنم، احتمال دارد ترسیده است از بادکوبه برود از راه بختیاری می‌خواهد برود. از حالا تعلق می‌کند. مقصود اطلاع خاطر شریف بود.

(نامه امضاء ندارد و تقی‌زاده بر پشت پاکت آن نام معتمدخاقان را نوشته است.)

→ علی شاه بیاد آورد و فرمود پدرم که این معتمدخاقان با همراهی سردار اسعد و یکی دو نفر دیگر از اقوام او و دوسه نفری از اعوان و انصار متعلق به شیخ خزعل از اروپا به بمبئی رسیدند و قصدشان حرکت به ایران بود و ظاهراً خود را ابتدا به نزد خزعل رسانیدند که از او نیز در دفع محمد علی شاه کمک بگیرند. اینکه مهدی بامداد در شرح احوال او نوشته است که معتمدخاقان مدتی پیشکار خزعل در تهران بود. باید به مناسبت همین آشنائی و مرآوده بوده باشد. ۱ - یعنی محمد علی شاه. ۲ - هرمز میرزا از فرزندان ظل‌السلطان بوده است. ۳ - اصل: وصلت.